

پژوهش‌های فقهی، دوره ۱۵، شماره ۱، بهار ۱۳۹۸
صفحات ۹۳-۱۱۳ (مقاله پژوهشی)

ماهیت و احکام اراضی موات در فقه اسلامی

میشم تارم^۱، سیده فاطمه طباطبایی^{۲*}، فرزانه مددی‌زاده^۲

۱. استادیار گروه الهیات، دانشگاه شهید باهنر کرمان، کرمان، ایران

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد، دانشگاه شهید باهنر کرمان، کرمان، ایران

(تاریخ دریافت: ۹۷/۲/۲۶؛ تاریخ پذیرش: ۹۷/۱۱/۱)

چکیده

امروزه با توجه به رشد جمعیت، نیاز به زمین به یکی از دغدغه‌های همگانی تبدیل شده است؛ بنابراین بررسی فقهی اراضی موات ضروری به نظر می‌رسد، از آنجا که احکام، شرایط، تفاوت‌ها و شباهت‌های آن در فقه شیعه و اهل سنت به صورت مدون مورد تبیین نبوده، به روش توصیفی - تحلیلی به تقریب آرای مذاهب خمسسه اسلامی پیرامون آن پرداخته شده است. نتایج گویای آن است که اراضی موات نزد فقهای مذاهب خمسسه اسلامی به زمینی اطلاق می‌شود که از آن انتفاعی برده نمی‌شود. در مالکیت آن فقهای امامیه، حنفیه و مالکیه اذن امام را لازم دانسته، ولیکن نزد امامیه پیرامون مالکیت دو نظریه به چشم می‌خورد، یکی حق بهره‌برداری از زمین و پرداخت مالیات و دیگری حق مالکیت و تصرف در آن است و همچنین در ماهیت احیا و شرایط آن امامیه و اهل سنت اتفاق نظر دارند.

واژگان کلیدی

اراضی موات، شرایط، فقه امامیه، فقه اهل سنت، ماهیت.

مقدمه

از آنجا که اراضی یکی از منابع ثروت در جوامع امروزی است و نقش مهمی در زندگی بشر ایفا می‌کند و با رشد روزافزون جمعیت و محدودیت منابع زیست‌محیطی، مالکیت، تصرف و سایر موارد مربوط به این مقوله از اهمیت بسزایی برخوردار می‌شود. یکی از مباحث مطرح در کتب فقهی مذاهب خمسیه بحث اراضی موات بوده که در کتب فقهی هر یک به آن اشاره شده است که می‌توان به تحقیق احیاء الموات از کتاب «الخلافا» اثر ابوجعفر محمدبن حسن طوسی (۱۴۰۷ ق) انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمی قم و کتاب «الفقه الاسلامی و ادلته» اثر وهبه زحیلی (۲۰۰۸ م) انتشارات دارالفکر معاصر که همه مباحث آن را تبیین کرده‌اند و مقالاتی اشاره کرد که بحث اراضی موات و احیای آن را اکثراً در فقه شیعه تبیین کرده‌اند، اما در این زمینه به صورت یک مبحث مستقل و مقارنه‌ای تحقیقی صورت پذیرفته؛ بنابراین در این مقاله سعی شده است که با روش توصیفی - تحلیلی به تبیین احکام، شرایط، تفاوت‌ها و شباهت‌های اراضی موات در فقه شیعه و اهل سنت به صورت مدون و مستقل به تقریب آرای مذاهب خمسیه اسلامی پرداخته و به سؤالات ذیل پاسخ داده شود: ۱. ماهیت اراضی موات چیست؟ ۲. احکام اراضی موات چه هستند؟

ماهیت اراضی موات

از آنجا که اراضی موات از مصادیق انفال محسوب می‌شوند، باید ابتدا مبحث انفال تبیین شود.

انفال

اراضی موات در فقه اسلامی از مصادیق انفال ذکر شده‌اند. انفال عنوان فقهی اموال عمومی است و فقیهان باب‌هایی از نوشته‌های خود را به این موضوع اختصاص داده‌اند، لذا تعریفی از انفال برای روشن شدن ماهیت آن ذکر می‌شود.

انفال از منظر شیعه

فقه‌های امامیه بر این عقیده‌اند که انفال در لغت جمع نفل به فتح نون و فاء به معنای

غنیمت، بهره، زیادت و آنچه است که خداوند آن را بر امت در موارد حلال زیاد کرد، چرا که بر ملت‌های قبلی حرام بود؛ همچنین انفال هر چیزی است که از دارالحرب بدون جنگ گرفته می‌شود و هر زمینی که اهل آن، بدون قتال آن را تسلیم کرده‌اند (طریحی، ۱۴۱۶: ۴۸۵) و در اصطلاح فقه به معنای زیادی و اضافه در چیزی است و به همین مناسبت بر اعمال غیرواجب و مستحب نافله اطلاق می‌شود، زیرا اعمال مستحب زائد بر فرایض و واجبات هستند و انفال عبارت است از چیزها و اموالی که مالک خاصی از مردم نداشته باشد، مانند قلل جهان و جاهایی که ویران شده‌اند و مالک مشخصی ندارند و ترکۀ بدون وارث و غیر از اینها و اموال زائد و اضافی که مالک شرعی نداشته باشد، به این نوع اموال، انفال گفته می‌شود. این نوع اموال چون مالک معین ندارند، مال خدا و رسول است (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۲۷)؛ بنابراین انفال انواع و مصادیق مختلفی دارد که عبارتند از: ۱. زمینی که مسلمانان بدون جنگ بر آن دست یافته‌اند؛ ۲. زمین موات؛ ۳. ساحل دریا و کناره رود و هر زمین بدون صاحب؛ ۴. قلۀ کوه‌ها، دره‌ها ... (هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۴: ۷۰۲).

همچنین در خبر عیاشی، از داوودبن فرقد، از امام صادق در حدیثی آمده است که گفت: گفتم انفال چیست؟ فرمود عمق بیابان‌ها، قلۀ کوه‌ها، جنگل‌ها و هر زمینی که بدون تاخت اسب و شتر به دست آمده است و هر زمین مرده‌ای که صاحبانش آنجا را ترک کرده‌اند (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۳۷۲).

انفال از منظر اهل سنت

اهل تسنن، انفال را با غنائم جنگی مساوی دانسته‌اند. غنائم به شرکت‌کنندگان در جنگ تعلق دارد و میان آنها تقسیم می‌شود، ولی انفال به ولی امر تعلق دارد. انفال نقطه مقابل مملوکات تحصیلی فردی است که یک نفر مسلم یا ذمی، در اثر کار یا احیای زمین به دست می‌آورد و دیگر، مقابل مملوکات کفار است که به غنیمت به مسلمین می‌رسد، یعنی نفل و چیزی است که نه محصول کار کسی است که عملش غیرمحترم محسوب می‌شود و به استفاده‌کننده تعلق دارد. انفال منحصر به زمین نیست، بلکه زمین قسمتی از انفال است، یعنی قسمتی از زمین‌ها، قسمتی از انفال را تشکیل می‌دهند، به هر حال فقهای شیعه

مصادیقی را از اموال دولتی انفال دانسته‌اند، اما اهل تسنن آنها را از اموال عمومی یا مباحات اولیه و مشترکات می‌دانند؛ در نتیجه آن ویژگی‌هایی که در فقه شیعه برای اموال دولتی منظور شده، در فقه اهل سنت لحاظ نشده است؛ از جمله مواردی را که بر مبنای فقهی شیعه از انفال و اموال دولتی است، اما اهل سنت آنها را از اموال عمومی یا از مباحات اولیه و مشترکات به‌شمار آورده‌اند، اراضی موات است (ابن‌قدامة، ۱۴۰۴: ۴۹).

فقه‌های اربعه اهل سنت زمین را بر حسب اینکه عشری باشد یا خراجی، ذیل هر کدام تقسیم کرده‌اند. در تعریف ارض عشری آورده‌اند که اگر آن را با آب عشر، مانند آب باران احیا کند، عشری است. در فقه اهل سنت اراضی زیر جزو اراضی عشری آورده شده‌اند: ۱. هر زمینی که اهل آن، با رغبت تسلیمش کرده‌اند؛ ۲. زمانی که مسلمان زمین موات را با اذن امام احیا کند و آن از توابع ارض عشریست که با آب عشر آبیاری می‌شود و آن با آب باران و آب چشمه است و ... ارض خراجی مانند موارد زیر است: ۱. همه سواد عراق و هر زمینی که صاحبانش آن را رها کرده‌اند؛ ۲. زمین مواتی که مسلمان یا ذمی احیا کند و با آب خراج آبیاری و احیا شود و ... (زحیلی، ۲۰۰۸: ۴۶۳۰) و از آنجا که فقه‌های اهل سنت زمین‌های عشری و خراجی و گاهی مصادیق آن را جداگانه در شمار فیء و از مصادیق آن می‌دانند، باید به توضیح فیء نزد آنان پرداخت. فیء در لغت از فاء/ یفیء گرفته شده و فاء معتل از جمله کلماتی است که بر بازگشت دلالت می‌کند (ابن‌فارس، ۱۴۲۹: ۷۹۲). عده‌ای از علمای اهل تسنن در تعریف فیء گفته‌اند: اموال غیرمنقول کافران که نصیب مسلمانان می‌شود، مانند اراضی و ... (صابونی، ۱۴۲۰: ۴۳۱).

اراضی موات

از آنجا که انفال و مصادیق آن نزد امامیه و نیز فیء نزد اهل سنت بیان شد و گفتیم که اراضی موات جزو انفال و فیء است، پس باید مفهوم زمین موات در لغت و اصطلاح فقه بیان شود.

اراضی موات از منظر شیعه

فقه‌های امامیه بر این عقیده‌اند که زمین موات در لغت به معنای مرگ است، چنانکه از موات به

مرگ و مرده تعریف شده (بندرریگی، ۱۳۷۰: ۴۵) و زمینی است که مالکی از آدمیان ندارد و کسی از آن سودی نمی‌برد و زمینی است که آباد نشده باشد (جوهری، ۱۴۱۰: ۲۶۷). در اصطلاح فقه زمین موات، زمینی است که به دلایلی از جمله معطل و بیکار ماندن آن، یا قطع و بریده شدن آب از آن، یا به دلیل چیرگی آب بر آن، یا به واسطه نزار و بیشه بودن یا عوامل دیگری که مانع انتفاع و بهره‌برداری از زمین می‌شوند، مورد استفاده قرار نمی‌گیرد (محقق حلی: ۲۷۱؛ حلی، ۱۳۸۸: ۴۰؛ شهید اول، ۱۳۹۰: ۱۶۷) به وجهی که سود بردن در آن مشکل باشد، به‌گونه‌ای که در عرف مردم، آن زمین، موات غیرآباد شمرده شود (سبزواری، ۱۴۲۳: ۲۳۸).

اراضی موات از منظر اهل سنت

اراضی موات نزد فقهای اهل سنت چنین بیان شده‌اند: مالک می‌گویند که زمین موات زمینی است که مالکی ندارد و از آن انتفاعی برده نمی‌شود (سعدی ابوجیب، ۱۴۰۸: ۳۴۲) و حنفیه آورده‌اند زمینی که زراعت در آن مشکل باشد، به دلیل قطع آب از آن، یا چیره شدن آب بر آن، بدون مالک و دور از عمران است و از اختصاص به‌واسطه احیا یا سبب احیا تسلیم نشده است (زحیلی، ۲۰۰۸: ۴۶۱۵) و شافعیه گفته‌اند زمین موات زمینی است که در اسلام، آباد نشده باشد و حریم زمین عامر نیز نباشد و آن زمینی است که مالکی ندارد و آب به آن نرسیده و آباد نشده باشد و از آن انتفاعی برده نمی‌شود، مگر اینکه به آن آب برسد و در آن چاهی حفر شود (ماوردی، ۱۳۸۶: ۳۵۴) و فقهای حنابله معتقدند زمین موات زمینی است که خراب باشد (ابن‌قدامه، ۱۴۰۴: ۱۴۷).

حاصل مطالب فوق این است که فریقین معتقدند زمین موات زمینی است که از آن به دلایلی از جمله قطع آب از آن یا مستولی شدن آب بر آن و ... انتفاعی برده نمی‌شود، مگر اینکه یکسری عملیات عمرانی در آن صورت گیرد و آن را به آبادانی مبدل کند.

اقسام موات

از آنجا که زمین موات تبیین شد، باید نسبت به اینکه زمین از اصل خلقت موات بوده یا اینکه پس از عمران موات شده است، شناختی حاصل شود که لازمه آن معرفت به اقسام اراضی موات است که در زیر بیان خواهد شد.

فقه‌های شیعه زمین موات را به دو قسم «موات بالاصاله» و «موات بالعرض» تقسیم کرده‌اند که چنین تعریف شده‌اند: ۱. موات بالاصاله آن زمینی است که یا نسبت به سابقه آبادی آن اطلاع وجود ندارد یا کاملاً ثابت است که هیچ‌گونه سابقه آبادی ندارد، مانند اکثر بیابان‌ها (محقق داماد، ۱۴۰۶: ۲۴۳)؛ ۲. موات بالعرض آن زمینی است که با وجود سابقه عمران، در حال حاضر آبادی خود را از دست داده و به حالت ناآباد برگشته است (محقق داماد، ۱۴۰۶: ۲۴۳) که خود انواعی دارد.

مذاهب اربعه بر این عقیده‌اند که موات بر دو قسم است، یکی مواتی که پیش از آن ملک کسی نبوده است و آثار آبادانی در آن دیده نمی‌شود؛ دوم زمینی که پیش از آن ملک کسی بوده و آن بر سه دسته است: اول آنکه مالک آن شناخته شده باشد (ابن‌قدامه، ۱۴۰۴: ۱۴۷)؛ نوع دوم زمینی که در آن آثار مالکیت قبلی دیده نمی‌شود که آن را با احیا مالک می‌شوند و نوع سوم در اسلام مالکیت مسلمان یا ذمی غیرمعین بر آن جاری باشد، ظاهر کلام خرقی این است که با احیا مالک نمی‌شود و آن یکی از دو روایت احمد بوده که آن را از ابوداود نقل کرده است، این زمین متعلق به مالک آن خواهد بود و احیای آن جایز نیست؛ همان‌گونه که اگر مالک آن معین بود، پس از او برای ورثه‌اش و اگر ورثه‌ای نداشت، ورثه‌اش مسلمانانند. روایت دیگر اینکه با احیا به ملکیت درمی‌آید و آن مذهب ابوحنیفه است و مالک، به‌خاطر عموم اخبار و اینکه در زمین موات برای قومی حقی نیست و مالکیت برای کسی جاری نیست و آن در دارالاسلام است، پس مانند لقطه دارالاسلام است و اگر در دارالکفر باشد، مانند رکاز است (ابن‌قدامه، ۱۴۰۴: ۳۲۹).

بنا بر تقسیم‌بندی اراضی موات که نزد فقهای شیعه و اهل سنت تبیین شد، نتایج زیر حاصل می‌شود که هر دو مذهب آن‌گونه که از فحوای کلامشان مشخص است، اقسامی برای زمین موات قائلند که عبارتند از زمین موات بالاصاله و موات بالعرض که در مباحث فوق تبیین شد.

احکام اراضی موات

احیا

احیای زمین به دلیل اهمیت موضوع آن و داشتن مسائل بسیار، مورد توجه بوده که در کتب

فقهی به آن پرداخته شده است و از آنجا که یکی از روش‌های تملک اراضی موات، احیای آن است، در اینجا بحث خواهد شد.

امامیه معتقدند که احیا در لغت به معنای زنده کردن و مصدر باب افعال از الحیّ به معنای زنده است؛ زنده ساختن، شب زنده‌داری کردن (عمید، ۱۳۸۹: ۷۹؛ طاهری، ۱۴۱۸: ۳۰۱) و در اصطلاح فقه به عملیات برطرف کردن موانع و آماده‌سازی آن برای بهره‌برداری احیا گفته می‌شود و اینکه زمین مرده را به حالت زنده، یعنی قابل بهره‌برداری درآورد یا خرابی را به آبادی مبدل کند. واضح است که تحقق این امر همواره یکنواخت نیست، بلکه بر حسب زمان، مکان و سایر خصوصیات مورد، تفاوت خواهد کرد و مرجع تشخیص آن هم عرف است (محقق داماد، ۱۴۰۶: ۲۴۶).

مذاهب اربعه معتقدند که احیای زمین موات به این معناست که شخص، زمینی را که ملک کسی نیست، قصد کند؛ سپس آن را با آبیاری، یا زراعت یا ساختمان‌سازی احیا کند که در این صورت ملک او می‌شود و ابوحنیفه گفته که اذن امام لازم است و مالک اعتقاد دارد که به اذن امام نیاز دارد در صورتی که حریم زمین عامر باشد، چون نیاز مردم به آن تعلق گرفته است که باید رعایت شود (سعدی ابوجیب، ۱۴۰۸: ۱۰۹).

شرایط احیا

کسی که می‌خواهد زمین مواتی را تملک کند، باید آن را احیا کند، به شرط اینکه قصد احیا و تملک آن زمین را داشته باشد و این عملیات احیا در صورتی موجب مالکیت می‌شود که دارای شرایط زیر باشد (شهید ثانی، ۱۳۸۹: ۱۱۱):

عدم سلطه و ید شخص دیگری بر زمین موات

اگر بر زمین موات ید محترمی باشد: الف) در صورتی که به منتفی بودن سبب صحیح برای ملکیت یا اولویت علم نداشته باشیم، احیا کردن زمین موات برای کسی غیر از صاحب ید جایز نیست، زیرا ید و سلطه بر حسب ظاهر بر ملکیت دلالت می‌کند؛ ب) در صورتی که به منتفی بودن سبب صحیح برای ملکیت یا اولویت علم داشته باشیم، به آن ید توجهی

نمی‌شود (شهید ثانی، ۱۳۸۹: ۱۰۸). فقهای اهل سنت در کتب خود به شرط مذکور اشاره‌ای نکرده‌اند.

عدم ملکیت مسلمان یا اهل ذمه

طبق نظر امامیه باید قبل از موات شدن زمین، مسلمان یا کفار اهل ذمه که در صلح با مسلمانان هستند، مالک زمین نبوده باشند؛ بنابراین اگر در ملکیت یکی از این افراد یاد شده باشد، احیا کردن زمین موات برای دیگران صحیح نیست، زیرا مالکیت سابق استصحاب می‌شود (شهید ثانی، ۱۳۸۹: ۱۰۸).

حنفیه و شافعیه (ماوردی، ۱۳۸۶: ۱۹۱) و حنابله (ابن‌قدامة، ۱۴۰۴: ۱۴۸) آن‌گونه که از فحوای کلامشان مشخص است، معتقدند حق مالکیت یا اختصاص در زمین عامر و آبادی که به موات تبدیل شده است، ساقط نمی‌شود؛ خواه آثار آن از بین رفته یا باقی باشد، خواه زمان زیادی گذشته باشد یا نه و خواه صاحب آن ابتدا با احیا مالک آن شده یا با خرید یا با هبه یا با یکی از اسباب اختصاص یا ملکیت، آن را مالک شده باشد. اما فقهای مالکیه قائل بر قول سقوط ملکیت سابق هستند و بین زمین موات مسبوق به احیا و مسبوق به شرا فرق گذاشته‌اند؛ پس در صورت مسبوق بودن به شرا ملکیت ساقط نمی‌شود (ماوردی، ۱۳۸۶: ۱۹۱).

حریم نبودن زمین مورد احیا برای زمین آباد دیگری

امامیه معتقدند که زمین مورد احیا، حریم برای زمین آباد دیگری نباشد؛ زیرا مالک زمین آباد، مستحق حریم آن هم خواهد بود، چون حریم از جمله مرافق زمین آباد و از اموری است که بهره‌برداری کامل از زمین موات، به آن موقوف می‌شود (شهید ثانی، ۱۳۸۹: ۱۰۹). فقهای مذاهب اربعه از جمله فقهای مالکیه و شافعیه، به جواز احیای حریم عامر معتقدند. حنابله می‌گویند احیای زمین موات نزدیک زمین عامر، در صورتی که موات از مرافق زمین عامر نباشد، صحیح است و گفته‌اند: «به واسطه احیا مالک حریم عامر می‌شود، در صورتی که به مصالح آن تعلق نگرفته باشد». قول به عدم جواز و نیز قول به تفصیل به اینکه اگر صاحب زمین عامر، آن را احیا کند، جایز است و اگر غیر از او احیا کند جایز نیست، هم به آنها نسبت داده

شده است (رملی، ۱۴۰۴: ۳۳۰) و آنچه نزدیک به زمینی باشد که آباد شده است و به مصالح آن تعلق دارد (مانند راه‌ها) بدون هیچ اختلافی در مذهب، احیای آن جایز نیست و نیز آنچه جزو مصالح روستاست (مانند چراگاه‌ها) با احیا به ملکیت در نمی‌آید و در میان اهل علم، کسی که مخالف این نظر باشد را نمی‌شناسم و نیز حریم چاه و نهر و هر چیزی که ملک کسی است و به مصالح آن مربوط است، احیای آن جایز نیست (ابن‌قدامه، ۱۴۰۴: ۱۵۱).

محل عبادت نبودن زمین مورد احیا

امامیه بر این نظرند که زمین مورد احیا، مشعر یعنی محل عبادت کردن نباشد؛ از قبیل مکان‌هایی نظیر عرفه یا منا؛ اگرچه زمینی که احیا کرده است، منطقه کوچکی باشد که مانع عبادت‌کنندگان نمی‌شود. دلیل شرط مذکور این است که اولاً: از ایجاد مزاحمت برای عبادت‌کنندگان جلوگیری شود؛ ثانیاً: حق تمامی مردم به این مکان‌ها تعلق گرفته است؛ بنابراین تملک این قبیل اماکن جایز نیست مطلقاً، چرا که اگر احیا کردن آن جایز باشد، به از بین رفتن غرض شرعی (که همان عبادت مردم است) منجر می‌شود (شهید ثانی، ۱۳۸۹: ۱۰).

فقه‌های اربعه و از آن جمله شافعیه، در این مورد دو نظر دارند: اول اینکه آیا تملک اراضی عرفه با احیا، مانند دیگر مکان‌هاست یا خیر، به‌خاطر اینکه حق توقف به آن تعلق گرفته است و بنا بر فرض، اینکه قول به تملک و ملکیت باشد، در باقی بودن حق وقوف در آنچه مالک است، دو وجه وجود دارد و بنا بر قول به بقای آن، پس آیا در صورت گستردگی باقی یا در صورت تنگی آن بر حجاج، حق وقوف باقی است، دو صورت وجود دارد و جوینی در این مسئله سه صورت را ذکر کرده و سومین صورت این بوده که فرق است بین اینکه اگر محل توقف، موجب تنگی و ضیق شود، پس از آن منع می‌شود و اینکه اگر موجب تنگی نشود، مانعی از آن نیست و مطلق منع نزد آنها به مذهب نزدیک‌تر است (ابن‌قدامه، ۱۴۰۴: ۱۵۶). در منابع عامه، معظمی از فقها به‌طور پراکنده به شرط مذکور اشاره کرده‌اند و از عبارت آنها به‌دست می‌آید که در مسئله خلافی بینشان نیست.

از اقطاع امام نباشد

امامیه: زمینی نباشد که پیامبر یا امام آن را به یکی از مسلمانان واگذار کرده باشد. زیرا کسی

که زمین به او واگذار شده است، بر دیگران اولویت دارد؛ همچنانکه تحجیر موجب اولویت می‌شود. بنابراین تصرف کس دیگری بدون اذن کسی که زمین به او واگذار شده است، جایز نیست. اگرچه این واگذاری که در اصطلاح اقطاع نام دارد، ایجاد ملکیت نمی‌کند (شهید ثانی، ۱۳۸۹: ۱۱۱).

مذاهب اربعه اهل سنت: شافعیه می‌گویند که حکم آن مانند تحجیر است و مالکیه می‌گویند اگر با علم به اقطاع آن را احیا کرد، ملک مقطع است و اگر علم به اقطاع نداشت و آن را احیا کرد، مقطع مخیر است بین اینکه آن را می‌گیرد و به محیی غرامت هزینه‌هایش را بپردازد یا آن را به محیی واگذارد و از او قیمت زمین موات قبل از آباد کردن را بگیرد و ابوحنیفه می‌گوید اگر آن را قبل از گذشت سه سال احیا کند، برای مقطع است و اگر بعد از سه سال احیا کرد، متعلق به محیی است (ماوردی، ۱۳۸۶: ۱۹۱).

مالکیه: اینکه امام چیزی از مال خداوند را به کسی که صلاح می‌داند واگذار کند، بیشتر در مورد زمین به کار برده شده است و آن اینکه برای کسی که صلاح می‌داند، آنچه حیازت می‌شود را خارج می‌کند یا اینکه او را مالک می‌گرداند، پس آن را احیا می‌کند یا علت آن مدت را برای او قرار می‌دهد (سعدی ابوجیب، ۱۴۰۸: ۳۰۶).

حنفیه معتقدند: آنچه امام آن را از زمین‌ها از رقبه یا منفعت برای کسی که حقی از بیت‌المال دارد عطا می‌کند.

شافعیه و حنابله: آنچه امام از زمین‌های موات به برخی از رعیت اختصاص می‌دهد؛ بنابراین به او اختصاص پیدا می‌کند و اولویت می‌یابد به احیا، نسبت به کسی که به احیای آن سبقت نگرفته باشد (سعدی ابوجیب، ۱۴۰۸: ۳۰۶).

عدم تحجیر زمین

امامیه: زمین تحجیر نشده باشد، یعنی هنوز بر روی زمین کاری که شروع احیا تلقی می‌شود، انجام نگرفته باشد (به مرحله احیا نرسیده باشد) زیرا شروع کردن به احیای زمین، حق اولویت در احیا ایجاد می‌کند، به گونه‌ای که به موجب آن شخص دیگری حق قدم گذاردن در آن زمین را نخواهد داشت. هرچند که شروع به احیا، افاده ملکیت نمی‌کند و به

همین دلیل فروش آن زمین جایز نیست، اما این حق اولویت به ارث می‌رسد و صلح بر آن نیز صحیح است، مگر آنکه شروع‌کننده به احیای زمین، احیای آن را رها کند که در این صورت حاکم شرع او را وادار می‌کند که کار را به پایان برساند یا اینکه از محل مورد احیا دست بردارد؛ حال: الف) چنانچه کسی که احیا را ترک کرده است، امتناع کند، حاکم شرع به شخص دیگری اذن می‌دهد که آن را احیا کند؛ ب) چنانچه به واسطه اشتغال به کاری عذر آورد، حاکم شرع به اندازه مدتی که عذر وی در آن مدت برطرف شود، به او مهلت می‌دهد و تا زمانی که مهلت دارد، کسی حق قدم گذاردن در آن زمین را ندارد (شهید ثانی، ۱۳۸۹: ۱۱۱).

مذاهب اربعه و از آنها شافعیه در مورد اینکه زمین موات تحجیر نشده باشد، می‌گویند: تحجیر مفید ملکیت بوده و مشهور این است که تنها اولویت را می‌رساند؛ زیرا احیا اگر مفید ملکیت باشد، لازم است که شروع در آن نیز احقیقیت را برساند، همانند تعیین قیمت مبیع (ماوردی، ۱۳۸۶: ۱۷۸).

به نظر فقهای حنفی و مالکی حداکثر مدتی که تحجیرکننده می‌تواند زمین را معطل نگه دارد، سه سال خواهد بود و مستند آنان قول عمر است که: «لِیسَ لِلْمَتْحِجِرِ بَعْدَ ثَلَاثِ سَنَیْنِ حَقٌّ» (ابویوسف، ۱۳۳۹: ۲۹۰). حنبلی‌ها به‌طور کلی فقط تحجیر متصل به احیا را موجب حق می‌دانند و در غیر این صورت، چنانچه دیگری اقدام کند، او را ذی‌حق می‌شمرند؛ بنابراین امر به احیا با شروع به عمارت می‌شود و شایسته نیست که تحجیرکننده بیش از اندازه تحجیر و برای مردم تنگی ایجاد کند و نیز اینکه بیش از آنچه امکان احیائش را ندارد، تحجیر کند. بنابراین اگر چنین کند حاکم او را به احیا ملزم و از مقدر زائد منع می‌کند و آن را به کسی واگذار می‌کند که به عمارت آن می‌پردازد و همچنین اگر احیای آنچه را که تحجیر کرده است، ترک کند، حاکم او را به احیا وادار می‌کند یا ترک آنچه تحجیر کرده است (ابن‌قدامه، ۱۴۰۴: ۱۵۳).

شرایط تملک از طریق احیا

بیان شد که یکی از طرق تملک زمین‌های موات احیاست و این نوع ملکیت شرایطی دارد

که باید از دیدگاه مذاهب خمسۀ اسلامی بررسی شود و سپس در جهت تملک و احیای آن برآمد که در اینجا مسائل مذکور مطرح خواهند شد.

اذن امام

فقهای امامیه به نحو اجماع بر اعتبار اذن امام در تملک اراضی از طریق احیا نظر داده‌اند. امامیه با تمسک به اطلاقات، میان زمان حضور امام و غیبت تفاوتی قائل نیستند و معتقدند که در زمان غیبت، اذن از طریق عمومات حاصل شده است (نجفی، ۱۴۰۴: ۱۱۰).

ابوحنیفه می‌گوید احیای اراضی موات برای کسی جایز نیست، مگر به اذن امام؛ بر اساس آنچه از پیامبر روایت شده است که فرمود: «برای هیچ‌کس چیزی حلال نیست، مگر اینکه امامش به آن رضایت دهد» و مالکیه می‌گوید اگر نزدیک آبادی باشد و در مکانی که مردم در آن رفت‌وآمد می‌کنند، به اذن امام نیاز دارد، وگرنه به اذن احتیاج نیست. ابویوسف گفته است که قول امام که فرمود: «مَنْ أَحْيَا أَرْضًا مَيْتَةً فَهِيَ لَهُ» به این دلیل است که عین مباح محسوب می‌شود، پس به اذن امام نیاز نیست. مالکیه می‌گویند که مالک آن نمی‌شود، زیرا موجب ضرر به زمین آباد می‌شود. حنفیه می‌گویند اگر امام به ذمی در احیای اراضی موات در بلاد اسلام اذن دهد، با اذن امام، مالک می‌شود و شافعی می‌گوید برای امام جایز نیست به ذمی اذن در احیا دهد، پس اگر به او اذن داد، ذمی با احیا مالک نمی‌شود (صیمری، ۱۴۰۸: ۲۱۳).

قصد احیا و تملک

امامیه: بعضی از فقیهان قصد تملک را لازم دانسته‌اند، ولی بعضی دیگر، قصد احیا را در این امر کافی دانسته و قصد تملک را لازم ندانسته‌اند؛ در توجیه نظر آنان گفته شده است که نصوص و ادله وارد، مطلق و عام هستند و قید قصد تملک، امری زائد است و دلیلی بر اعتبار و لزوم آن نیست، اما به نظر می‌رسد علاوه بر قصد احیا، قصد تملک نیز لازم است، زیرا اولاً نصوص و ادله لفظی در مقام بیان این امر نیستند و برای تمسک به اطلاق، احراز اینکه گوینده در مقام بیان بوده است لازم خواهد بود؛ ثانیاً سیره عقلا و متشرعه دال بر اعتبار و لزوم چنین قصدی است و ثالثاً اصل عدم تحقق ملکیت است (محقق داماد، ۱۴۰۶: ۲۴۸).

مذاهب اربعه از جمله مالکیه (ابن جزی، ۷۴۱: ۱۷۶) و برخی از شافعیه (رملی، ۱۴۰۴: ۳۲۷) نیت یا قصد را شرط دانسته‌اند، در برخی از مباحث، آن‌گونه که کلامشان اشعار بر آن دارد.

اشاره مطالب فوق به این است که فقهای امامیه، حنفیه و مالکیه برخلاف شافعیه و حنابله اذن امام را در تملک با احیا لازم دانسته‌اند و نیز در مورد اینکه قصد احیا لازم است یا نه، امامیه، مالکیه و شافعیه آن را معتبر دانسته‌اند.

مالکیت اراضی موات

حال که مشخص شد احیای زمین موات یکی از طرق تملک این اراضی است، بحث مالکیت آن مطرح می‌شود که احکام آن باید تبیین شود.

در مورد زمین‌های شخصی و شیوه مالکیت آنها میان فقها اختلاف نظر وجود دارد و بالأخص در مورد زمین مواتی که توسط اشخاص آباد می‌شود. فقهای امامیه در بحث مالکیت معتقد بر دو نظر هستند که مطابق با نظر اول، مالکیت اراضی موات مختص امام است، زیرا از مصادیق انفال محسوب می‌شود. ادله‌ای که اراضی موات را از مصادیق انفال و مختص امام می‌داند، روایاتی هستند از جمله روایت سماعه که فرمود: از آن حضرت از انفال پرسیدم، فرمود: هر زمین بایر یا چیزی که از آن پادشاهان است، ویژه امام است و مردم در آن سهمی ندارند (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۳۶۷).

مطابق با روایات مذکور، اراضی موات جزو انفال هستند و قهراً امروزه جزو اموال امام عصر به حساب می‌آیند (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۳۶۷). اراضی موات مطابق آنچه از روایات فهمیده می‌شود، جزو انفال و متعلق به خدا و پیامبر او هستند و سپس از هر کسی که آن را احیا کند و مهم‌ترین دلیل فقها، همین روایات است که نشان می‌دهد زمین‌های موات در زمره انفال است (انصاری، ۱۴۱۰: ۱۲ و ۱۳)؛ اما طبق نظر دوم که مالکیت اراضی موات را از آن احیاکننده آن می‌داند، محیی با انجام دادن اقداماتی می‌تواند آن را تملک کند و ادله‌ای بر آن اقامه شده است، از جمله: هرکس زمین مرده‌ای را زنده کند، مال خود اوست.

بنابراین دیدگاه امامیه مبتنی بر دو نظریه است: نظریه اول: بسیاری از فقها ماهیت

قانونی حقی را که شخص از طریق احیای اراضی موات تحصیل می‌کند، تغییر در شکل مالکیت زمین نمی‌داند، یعنی شخص احیاکننده با احیا، مالک زمین نمی‌شود، و همچنان امام مالک بر رقبه زمین است و او فقط می‌تواند از آن زمین بهره‌برداری کند و امام می‌تواند مالیاتی متناسب با عواید زمین از او بگیرد (اصفهانی، ۱۴۱۰: ۵۸) که ادله آنها استناد به روایاتی است مثل: «هرکس از مؤمنان زمینی را احیا کند، برای اوست و باید برای آن مالیات بدهد» (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۳۸۲). پس تملک به واسطه احیا، مشروط بر عدم سابقه ملکیت برای مالک معلوم غیر از احیاست و در اینجا مالک مشخص است که مسلمانانند و مالکیت آنها به خاطر غنیمت است، پس مشمول اخبار مالکیت با احیا نیست و قاعده اقتضا می‌کند که ملکیت آن با خرید از حکومت باشد و ثمن آن صرف مصالح مسلمین شود (بحرالعلوم، ۱۴۰۳: ۲۳۴)؛

نظریه دوم: عده‌ای دیگر از فقها معتقدند که اراضی موات بر اثر احیا از مالکیت دولت خارج می‌شود و از نظر قانونی به نوع املاک شخصی تبدیل خواهد شد. احیای اراضی موات که متعلق به دولت است، برای عموم آزاد خواهد بود و هر کس می‌تواند بدون اذن خاص از ولی امر، اقدام به احیای قسمتی از اراضی موات کند و مادام که دولت ضرورتی در جلوگیری آن احساس نمی‌کند، اجازه عمومی: «من احیا ارضاً مواتاً فهی له» نافذ و معتبر خواهد بود (صدر، ۱۴۱۷: ۹۳)؛ بنابراین هر کس اراضی موات را با شرایط مقرر شده احیا کند، مالک می‌شود و مستند این حکم روایاتی است که در اینجا به چند حدیث اشاره می‌شود: الف) هرکس زمین مرده‌ای را زنده کند، مال خود اوست؛ ب) امام باقر فرمود: هر قومی زمینی را احیا کرده است یا تعمیر کند، نسبت به آن زمین از دیگران سزاوارترند (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۳۲۷)، و افزون بر آن انسان مدنی بالطبع است، و نیاز مبرم به مسکن اختصاصی دارد تا در آن مأوی گزیند، اگر احیا سبب مالکیت نباشد، عسر و حرج و تکلیف به مالایطاق پیش می‌آید، که این اجماع‌ها، بر آن دلالت دارد که احیاء فی‌الجمله سبب تملک می‌شود (سنن بیهقی، ۱۳۷۱: ۱۴۳).

حاصل مطالب فوق این است که برخی از فقهای امامیه و اربعه اهل سنت متفق‌القول

هستند که احیا یکی از طرق تملک اراضی موات محسوب می‌شود، اما برخی از فقهای امامیه قائل بر این نظرند که با احیا، ماهیت قانونی حقی را که شخص از طریق احیا تحصیل می‌کند، تغییر در شکل مالکیت زمین نمی‌داند و فرد فقط می‌تواند از آن بهره‌برداری کند و در مقابل مالیات متناسبی بپردازد.

اکثر فقهای اهل سنت زمین موات را جزو فیء می‌دانند و فیء نیز متعلق به خدا و رسول اوست، از جمله دلایلی که اهل سنت بر این مطلب اقامه کرده‌اند، حدیثی است از پیامبر که فرمود: «برای هیچ‌کس چیزی حلال نیست، مگر اینکه امامش به آن رضایت دهد» (صیمری، ۱۴۰۸: ۲۱۳). همچنین آیات سوره حشر که خداوند فرموده است: «وَ مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْ جَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ...» (حشر: ۶ و ۷). از نظر فقهای اهل سنت فیء معنای وسیعی دارد که حتی جزیه، خراج و مال صلح و آنچه را شامل می‌شود که از جانب کفار عاید مسلمانان می‌شود؛ چنانکه نقل شده است که: فیء بر خراج و مالیاتی که از تجار اهل کتاب گرفته می‌شود، نیز اطلاق می‌شود. بنابراین مالکیت اراضی موات از نظر شافعیه، مال کسی است که آن را احیا کند، خواه امام به او اذن دهد یا ندهد (ابن‌قدامه، ۱۴۰۴: ۱۶۴) و ابوحنیفه می‌گوید: مالکیت موات برای فردی است که با اذن امام آن را احیا کند، این قول مالکیه هم هست (برهان پوری، ۱۴۰۰: ۳۸۶).

نتیجه این است که مالکیت موات از نظر امامیه در زمان غیبت امام، برای محیی است و در مذاهب اربعه جز شافعیه و حنابله که اذن امام را معتبر نمی‌دانند، بقیه بر این باورند که با احیا مالک می‌شود، ولی در این موضوع باید از امام اذن بگیرد.

مالکیت معادن واقع در موات

از آنجا که معادن یکی از مشترکات احیاست، با توجه به رابطه‌ای که با اراضی موات دارد، باید بحث مختصری درباره آن مطرح شود:

هر کس زمین مواتی را احیا کند، مالک آن است، پس اگر در آن معدن باطنی مانند طلا پیدا شود، شافعیه می‌گویند مالک آن می‌شود، زیرا با احیا، مالک زمین با تمام اجزای آن شده و از اجزای آن معدن است. اما معدن ظاهر نزد شافعیه با احیا به ملکیت در نمی‌آید، زیرا که حق همه است (زحیلی، ۲۰۰۸: ۴۶۵۴). حنابله نیز در این زمینه معتقدند که هر کس زمین مواتی را احیا کند، ملک اوست، بنابراین مالک معادن جامد هم هست؛ برای اینکه مالک زمین، مالک تمام اجزای آن می‌شود و معدن از جمله اجزاست، پس به تبعیت از مالک زمین شدن، مالک آن نیز می‌شود. اما معادن جاری مانند نفت و آب، از ظاهر دو روایتی که نزد آنهاست چنین برمی‌آید که محیی زمین موات، مالک آن نمی‌شود؛ زیرا مردم در آن شریکند (ابن‌قدامه، ۱۴۰۴: ۵۲۲).

اما در مورد معادن باطنه گروهی معتقدند که حکم معادن ظاهره را دارد، منع از تملک آن با احیا و مانند احیاست و بعضی از شافعیه در یک رأیشان، و همچنین حنابله به آن معتقدند. حنفیه و بعضی دیگر از شافعیه اعتقاد دارند که حکم معادن باطنه و ظاهره با هم متفاوت است، چون احیای معادن باطنه و همچنین اقطاع آن برعکس معادن ظاهره جایز است. دلیل برخی آنها این است که معدن باطنه برخلاف معادن ظاهره در اصل مانند زمین موات است که انتفاع از آن جز با هزینه کردن و سعی و کار بر روی آن محقق نمی‌شود (ابن‌قدامه، ۱۴۰۴: ۱۵۷ و ۱۵۸).

ظاهراً اختلافی اساسی در مورد بحث معدن واقع در اراضی موات وجود ندارد و همه معتقدند که در مورد معادن باطنی، فرد با احیای موات مالک معدن واقع در آن می‌شود، اما در مورد معادن ظاهری مالک نمی‌شود، چون حق مشترک بین همه مردم است.

وقف زمین موات

اگر زمین موات از مرافق معموره نبود و کسی آن را احیا کند و بعد از احیا بخواهد وقف کند یا به‌عنوان وقف احیا کند (مانند مسجد) اشکال ندارد و وقف آن صحیح است (گلپایگانی، ۱۴۰۹: ۸۲) و چنانچه زمین مزبور هیچ‌گاه آباد نشده باشد، وقف‌شدنی نیست؛ به‌خاطر روایتی از امامیه که می‌گوید لشکر یا گروهی که بدون اذن امام جنگیدند و غنیمت

گرفتند، غنیمت مخصوص امام است و این زمین‌ها و زمین‌هایی که بعد از رسول‌الله فتح شده‌اند، از جمله انفال هستند که خاص امام است و شریکی در آن ندارد (طوسی، ۱۴۰۰: ۳۴) مگر اینکه احیا شود و بعد از احیا وقف شود (گلپایگانی، ۱۴۰۹: ۸۲). مبنای فقهی و قانونی مورد مذکور این است که چون زمین موات ملک کسی شناخته نمی‌شود و جزو انفال به‌شمار می‌آید (که در زمان حضور امام از آن امام است و در غیاب امام، در اختیار ولی فقیه و دولت اسلامی است) بنابراین کسی مالک زمین موات نمی‌شود تا بتواند آن را وقف کند، بلکه باید ابتدا با راه‌های شرعی و قانونی زمین را احیا و آباد کند تا پس از مسجل شدن ملکیت خود، بتواند آن را وقف کند (ثابتی، ۱۳۷۳: ۳۲).

اما فقهای شافعی، وقف زمین موات را جایز دانسته‌اند و برخی دیگر از فقها، آن را جایز ندانسته‌اند و اختلاف مذکور به این دلیل است که برخی، مالکیت موات را مختص امام می‌دانند که بدون اذن از او نمی‌توان مالک شد؛ بنابراین وقتی امام مالک است، وقف آن برای کسی جایز نیست غیر از امام، زیرا دیگران مالک نیستند. اما برخی دیگر قائل به مالکیت امام نیستند و مسلمین را مالک می‌دانند؛ بنابراین وقف آن را جایز دانسته‌اند.

خرید و فروش زمین موات

در مورد اراضی موات، آیا خرید و فروش آن توسط محیی جایز است یا خیر؟ موات بالاصل که حریم عامر نباشد، مال امام است و قبل از احیا، کسی حق فروش ندارد، جز حاکم شرع جامع‌الشرايط (گلپایگانی، ۱۴۰۹: ۳۰).

فروش زمین موات صحیح نیست، هر چند سنگ‌چین شده باشد، و تحجیر در صورتی حق می‌آورد که به قصد احیا باشد و انتقال این حق به دیگری با صلح و مانند آن مانعی ندارد (بهجت، ۱۴۲۸: ۳۰۷)، زیرا مالک رقبه زمین با احیا نمی‌شود، مگر اینکه با تصرف در آن مالک شود، به شرط آنکه آنچه را لازم است به امام بدهد و این در صورت علم به تحجیر است. این قول شافعیه هم هست و دلیل دیگری که آورده‌اند روایتی از امامیه است که می‌گوید لشکر یا گروهی که بدون اذن امام جنگیدند و غنیمت گرفتند، غنیمت مخصوص امام است و این زمین‌ها و زمین‌هایی که بعد از رسول‌الله فتح شده، از جمله

انفال است، که خاص امام خواهد بود و شریکی در آن ندارد (طوسی، ۱۴۰۰: ۳۴). بنابراین در نظر فقهای فریقین، فروش اراضی موات، ولو بعد از تحجیر جایز نیست، چون اراضی موات قبل از آباد شدن مال کسی نیست و فروش غیرمملوک جایز نبوده و چنین معامله‌ای باطل است و فروشنده مالک ثمن و خریدار مالک مورد معامله نخواهد شد و ثمن دریافتی از بابت فروش اراضی موات، از موارد بارز «اکل مال بالباطل» محسوب می‌شود که در قرآن مجید صریحاً نهی شده است (طباطبایی، ۱۳۳۵: ۴۰).

نتایج

۱. اراضی موات نزد فقهای فریقین در تعریفی که بین آنها مشترک است، به زمینی اطلاق می‌شود که از آن انتفاعی برده نمی‌شود، خواه به دلیل نزار بودن، قطع شدن آب از آن و خواه مالکی داشته باشد یا نداشته باشد؛ ۲. امامیه و اهل سنت در مورد شرایط احیا هم عقیده هستند و در برخی جزئیات اختلاف نظرهایی دارند؛ ۳. فقهای امامیه، حنفیه و مالکیه برخلاف شافعیه و حنابله، اذن امام را در تملک با احیا لازم دانسته‌اند و نیز در مورد اینکه قصد احیا لازم است یا نه، امامیه، مالکیه و شافعیه آن را معتبر دانسته‌اند؛ ۴. از نظر امامیه در مالکیت اراضی موات دو نظریه وجود دارد که بنا بر هر دو نظریه، زمین‌های موات را نمی‌توان به بهانه احیا به تصرف خود درآورد و معطل و بلااستفاده گذاشت که در این صورت دولت ابتدا اخطار می‌کند و سپس آن را برای احیا به دیگری واگذار خواهد کرد؛ ۵. ظاهراً اختلافی اساسی در مورد بحث معدن واقع در اراضی موات وجود ندارد و همه معتقدند که در مورد معادن باطنی، فرد با احیای موات، مالک معدن واقع در آن می‌شود، اما در مورد معادن ظاهری، مالک نمی‌شود، چون حق مشترک بین همه مردم است.

کتابنامه

– قرآن کریم.

۱. ابن ادریس، محمد (۱۴۱۰ ق). الام، بیروت: دارالمعرفه.
۲. ابن جزی، محمد بن احمد (۷۴۱ ق). القوانین الفقهیه، بی جا، بی نا.
۳. ابن فارس، ابوالحسین احمد بن فارس بن زکریا (۱۴۲۹ ق). معجم مقاییس اللغة، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی.
۴. ابن قدامه، عبدالله (۱۴۰۴ ق). المغنی، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی.
۵. ابن قدامه، عبدالرحمن بن محمد (بی تا). الشرح الکبیر علی متن المقنع، دارالکتب العربی للنشر و التوزیع.
۶. ابوجیب، سعدی (۱۴۰۸ ق). القاموس الفقهی لغة و اصطلاحاً، دمشق: دارالفکر.
۷. ابو عبید، قاسم بن سلام (۲۲۴ ق). الاموال، بیروت: دارالفکر.
۸. ابویوسف، قاضی (۱۳۸۳ ق). الخراج، کابل: بنگاه انتشارات میوند.
۹. اصفهانی، سید ابوالحسن (۱۳۹۳). وسیله النجاه، قم: چاپخانه مهر.
۱۰. اصفهانی، مجلسی دوم محمد باقر (۱۴۱۰ ق). بحار الانوار، بیروت: مؤسسه الطبع و النشر.
۱۱. بحر العلوم، محمد بن محمد تقی (۱۴۰۳ ق). بلغة الفقیه، تهران: منشورات مکتبه الصادق.
۱۲. برهان پوری، نظام الدین (۱۴۰۰ ق). فتاوی الهند، بیروت، بی نا.
۱۳. بهجت گیلانی فومنی، محمد تقی (۱۴۲۶ ق). جامع المسائل، قم: دفتر معظم له.
۱۴. _____ (۱۴۲۸ ق). استفتائات، قم: دفتر معظم له.
۱۵. ثابتی، محمد (۱۳۷۳). اراضی وقفی در قوانین زمین، فصلنامه فقه و اصول، شماره ششم: ۳۵ – ۳۰.
۱۶. جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۱۰ ق). الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیه، بیروت: دارالعلم.

۱۷. حر عاملی، محمدبن حسن (۱۴۰۹ ق). *وسایل الشیعه*، قم: مؤسسه آل‌البیت (ع).
۱۸. رملی، شمس‌الدین (۱۴۰۴ ق). *نهایه‌المحتاج*، بیروت: دارالفکر.
۱۹. زحیلی، وهبه (۲۰۰۸). *الفقه الاسلامی وادلتہ، دمشق: دارالفکر معاصر*.
۲۰. سبزواری، محمد باقر بن محمد بن مؤمن (۱۴۲۳ ق). *کفایة الاحکام*، جلد ۱. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۲۱. شهید اول، محمدبن مکی (۱۴۱۷ ق). *الدروس الشرعیة فی فقه الامامیہ*، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۲۲. _____ (۱۳۹۰). *لمعة الدمشقیہ*، قم: دارالفکر.
۲۳. شهید ثانی، زین‌الدین بن علی (۱۴۱۰ ق). *الروضه البهیہ فی شرح اللمعة الدمشقیہ*، قم: کتابفروشی داوری.
۲۴. _____ (۱۳۸۵). *کامل‌ترین ترجمه نموداری شرح لمعة شهید ثانی*، حمید مسجد سراپی. قم: حقوق اسلامی.
۲۵. صدر، سید محمد باقر (۱۴۱۷ ق). *اقتصادنا*، قم: دفتر تبلیغات اسلامی شعبه خراسان.
۲۶. صدر، محمد باقر؛ امینی، عبدالله (۱۳۹۰). *پژوهشی در فقه اراضی احیای موات ۳*، فصلنامه فقه و اصول، شماره ۶۷: ۱۳۷ - ۹۲.
۲۷. صیمری، حسین (۱۴۰۸ ق). *تلخیص الخلاف و خلاصه الاختلاف*، قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.
۲۸. طاهری، حبیب‌الله (۱۴۱۸ ق). *حقوق مدنی*، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه.
۲۹. طباطبایی حکیم، سید محسن (۱۴۱۰ ق). *منهاج الصالحین*، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات.
۳۰. طریحی، فخرالدین (۱۴۱۶ ق). *مجمع البحرین: مؤسسه البعثه*.
۳۱. طوسی، ابوجعفر محمدبن حسن (۱۴۰۰ ق). *التهدیب الاحکام*، بی‌جا: بی‌نا.

۳۲. _____ (۱۴۰۷ ق). *الخلاف*، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۳۳. _____ (۱۴۰۰ ق). *النهايه في مجرد الفقه و الفتاوى*، بیروت: دارالکتاب العربی.
۳۴. علامه حلی، حسن بن یوسف (۱۴۲۰ ق). *تحریر الاحکام الشرعیه علی مذهب الامامیه*، قم: مؤسسه امام صادق.
۳۵. _____ (۱۳۸۸). *تذکره الفقهاء*، قم: مؤسسه امام صادق.
۳۶. عمید، حسن (۱۳۸۹). *فرهنگ فارسی عمید*، تهران: راه رشد.
۳۷. عمید زنجانی، عباسعلی (۱۴۲۱ ق). *فقه سیاسی عمید*، تهران: امیر کبیر.
۳۸. گلپایگانی، سید محمد رضا (۱۴۰۹ ق). *مجمع المسائل*، قم: دارالقرآن الکریم.
۳۹. ماوردی، علی بن محمد (۱۳۸۶). *احکام السلطانیه*، بیروت: دارالفکر.
۴۰. محقق داماد، سید مصطفی (۱۴۰۶ ق). *قواعد فقه*، تهران: مرکز نشر علوم اسلامی.
۴۱. موسوی خمینی، سید روح الله (۱۴۲۵ ق). *تحریر الوسیله*، علی اسلامی. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۴۲. _____ (۱۴۲۶ ق). *توضیح المسائل*، بی جا: بی نا.
۴۳. نجفی، محمد حسن (۱۴۰۴ ق). *جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام*، بیروت: دار الاحیاء التراث العربی.
۴۴. هاشمی شاهرودی، سید محمود (۱۴۲۴ ق). *فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت*، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت.